حضرات اہلسنت وجماعت اس رسالہ کو ہرگز نہ خریدیں ورنہ ملاحظہ کریں

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

تحفۂ شیعہ

سنہ ۱۳۱۳ھ

لکھنؤ طبع شد
در مطبع احمدی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ حمدا کثیرا والصلوۃ علی من ارسلہ بالحق بشیرا
ونذیرا وعلی اھل بیتہ الطاھرین الذین اذھب
عنھم الرجس وطھرھم تطھیرا اما بعد چون در بارگاہ
عظمت و جلالت حضرت احدیت تعالی شانہ کبر و غرور و مکر
زور کسی پسندیدہ نیست چنانکہ از کریمہ یخادعون اللہ
والذین امنوا وما یخدعون الا انفسھم الایۃ
ظاھر وجلی است و عادت الٰہی برین جاری ست کہ ھرکہ در مناصب و مناقب

بزرگان دین بفضولی حرف زند و آنرا در حق دیگران تکلف گرداند
حضرت مقلب القلوب از صرف همین مناصب بنحو غیر مناسب نقص کرده
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون طبل زیر گلیم او را
بر زبان یکی از بندگان خویش الهام نماید تا به انقلاب اقوال
وکیش تخدیع و تلمیع او را فاش نموده به جزائی کردارش رساند
مصداق انتحال و مصداق انتقال کتاب تحفه اثنا عشریه
مؤلفه جناب **شاه عبدالعزیز** صاحب دهلوی است که مشتمل بر
مضامین متناقضه بدیعه و مشتمل بر رد و ابطال علمای کرام شیعه
است با اینهمه بعضی از معتقدین شاه صاحب که با این بنده
گنهگار امیدوار رحمت حضرت باری **سید ریاض الحسن**
ابن المرحوم سید باقر علی النقوی البخاری غفر الله لهما معرفی دیرینه
دارد روزی در ستایش این مؤلف و مؤلف لاف زنیها
نموده به راقم آثم گفت که تحفه کتابی است عدیم النظیر که جوابی ندارد

واز همین راه بیشتری از علمائی شیعه مرة بعد اخری از یک جواب سیر
ناشده جوابی دیگری می آرد گفتم تکرار جواب نظر بر حصول ثواب و
رضائی رب الارباب است ورنه این تحفه شاه صاحب درحقیقت
قابل جواب نیست بلکه چون نسبت بدیگر کتب اهلسنت تهافت
وتناقص و اختلاف و اضطراب درین کتاب بیش از بیش است میتوان
گفت که تحفه خودش جواب خویش است گفت اگر این دعوی
مطابق واقع است یکدو جا در تحفه از بن تهافت وتناقص نشان دهید
ومنت بجان نهند گفتم حیف که قلت فرصت وضیق وقت مانع
از انتجاب بالاستیعاب آنست لکن تاهم برعایت اختصار یکی از هزار که
می آرم و آنچه درین باب از تحفه می نگارم بحول و قوة الهی از تناقص
صریح و تهافت قبیح بخوبی آگاهی دهد و سلسله جرح و ثنائی شما و امثال شما
از هم باشد بلکه اگر روح پر فتوح شاه صاحب بکلمه طیبه هل لا
بضاعتنا ردّت الینا متکلم شود عجب نباشد پس بنابر پاس خاطر

این عزیز نیز بغرض تصدیق دعوی خود مهیای انتخاب شدم
اما چون فرصت قلیل و طبیعت علیل است زیاده تر بخوض و تفحص
بکار نبرد بلکه تیمناً و تبرکاً بعدد چهارده معصومین بر چهار
ده نقص مناسب تحفه اکتفا کرده میشود اگر هوس است همین قدر بس است
و هر گاه در ذکر این اختلافات انقلاب تقریر بی نظیر شاه صاحب
خود از تقریر دلپذیر ایشان اتفاق افتاد و تسمیه این جریده بتسمیه
به تحفه منقلبه و ترتیب این انتخاب بطور سوال و جواب مناسب
بین کار این از عجب العجاب است که تحفه خود سوال و خود جواب است
و لله الحمد که این طلسم عجیب و نقش غریب که حرفاً بحرف بهیچ شکرف صورت
تحریر گرفت غایت لطف اینکه در ماه ولادت با سعادت
مهر سپهر رسالت فص خاتم نبوت و جلالت صلی الله علیه و آله و سلم
یعنی در اواسط شهر ربیع الاول سنه ۱۳۱۳ یکهزار و سیصد
سیزده هجری حسن ارتسام پذیرفت تا به برکت وجود ذیجود حضرت

ومحبوب قلوب هر صغیر و کبیر و برنا و پیر گردد و ازین ذره بمقدار

در جمله اعصار نشانی دهد بر اثبات تناقض اقوال صاحب تحفه دلیلی و برهانی بوده باشد

غرض نقشی است کز ما یاد ماند که هستی را نمی بینم بقائی

التماس بخدمات حضرات اهلسنت اینکه تمهیدی که در دیباچه این رساله ذکر یافت و کتاب تحفه

بمصداق آن گفته شد موجب رنجش خاطر یاران شاطر نشود و برین بنده عاجز گمان

تعصب و تعسف نبرد که بینی و بین الله از تعصب دوری با لقصد و الاصالة تفصیل این

کتاب مطلوب مولف عالیجناب نفسه رام اما چون عبارات این کتاب

در ضمن اسوله و اجوبه ایراد یافته خود مثبت اختلافات است اگر این نا چیز هیچمدان

اختلافات آن عزیز با خبر باشد چنین اقوال مختلفه را بطور نمونه اندکی از بسیار

انتخاب کرده بعض آنها را در پهلوی بعض دیگر بیارد و صحت آن اقوال بحسب بنای حالش

بکند تا بعد ملاحظه هر شخص منصف از هر فریق که باشد مولف رساله را در

دعوایش راست گو شمارد چه قصور کرده باشد بلکه هر صاحب طبع سلیم ازین حضرات که طبیعتش

انصاف پسند واقع شده هر گاه درین ذخیره بنظر انصاف خواهد دید اگرچه از

بانش نگویند اما در دلش باین اختلاف معترف خواهد گردید با اینهمه اگر احدی
از ذکیای این فرقه هوس توجیه تاویل هیچو تاویل در سر داشته باشد باید که توجیه
پسندیده و توجیه بیان و وانتاویل نماید و تعلیل خود را باز دارد که قطع نظر
از تعرض و تعریض اهل انصاف مصداق تاویل القول بما لا یرضی به قائله نیز خواهند بود
چنانکه از بعضی این حضرات دیده و شنیده شد که در تاویل سوال و جواب ششم
چنین گفته که بلی اول مذهب شاه صاحب طهارت پوست مذبوح سگ بود من بعد از ان
رجوع نموده اجتهادیه بنجاست آن فرموده اند بس تناقض در غیر اجتهادیات باشد نه
در اجتهادیات چنانکه خود شاه صاحب در صـ۲۳ تحفه تصریح بآن فرموده اند
که در هر دو جانب تناقض را حق دانستن در غیر اجتهادیات قائل باجتماع نقیضین
شدن است که بدیهی الاستحالت است) انتهی عاقلان دانند که این تاویل علیل بیجا مساغی ندارد
هنوز طهارت آن در فرقه حنفیه مفتی به است بیچاره شاه صاحب کجا اجتهادیه بنجاست آن حکم داده اند
و اگر هم داده اند چرا تصریح برجوع خود از طهارت به نجاست نفرموده اند حرف او قابل هیچ تاویلات
تصویب سخن است لهذا باد تعرض بآن فاتحه مکرر در خاتمه نیز بسبیل اجمال اتفاق افتاد و السلام علی من اتبع الهدی
والرشاد

سوال اول از تحفۂ اثنا عشریہ

شاہصاحب در باب سوم صفحہ ۱۵۵ تحفہ مطبوعہ مطبع نولکشور
می فرمانید کہ از اسلاف شیعہ جماعتی بودند کہ سید مجتبیٰ سبط مصطفیٰ
فلذہ کبد زہرا امام حسنؑ را بعد از شہادت حضرت امیرؑ باعث شدند
وچہل ہزار کس بر موت بیعت کردند و بر قتل معاویہ ترغیب نمودہ بیرون
کوفہ بر آوردند وبنیت فاسدہ ایشان تصمیم یافتہ بود کہ آنجناب را در
ورطۂ ہلاک اندازند چنانچہ در اثنای راہ بابت تنخواہ آنجناب را
آزردہ ساختند وبقول وفعل با او بی ادبیہا بعمل آوردند تا آنکہ مختار ثقفی
کہ خود را از شیعۂ خاص قرار میداد مصلّی نماز را از زیر قدم مبارکش بود
ولعینی دیگر کلند بر مبارکش زد وچون نوبت بمقابلہ ومقاتلہ رسید بدنیای
معاویہ راغب شدہ ترک نصرت آن امام بحق نمودہ خسران دنیا وآخرت
برای خود اندوختند حالانکہ خود را از مخصوصان شیعۂ آنجناب و

وشیعہ والدعالی مقدار ش می گفتند و مذہب شیع احداث کردہ و بنیاد نہادہ انہاست الی ان قال بلکہ بعضی ازینہا ارادہ فتک و دغا با امام نیز در خاطر داشتند و نزد امام اینہمہ فسادات و ارادات ایشان بہ ثبوت رسیدہ و بحد یقین انجامیدہ بود بنا بر آن حسن بعسالمہ دزداد زنا چار بخلع خلافت راضی شد۔

جواب از تحفہ اثنا عشریہ

شاہ صاحب جواب این کلام بلاغت نظام خود در باب ہفتم عقیدہ ششم ص ۲۸۲ تحفہ باین تقریر دلپذیر برخود دادہ اند کہ این صلح و تسلیم حضرت امام حسنؑ بجہت قلت و ذلت و قلت ثبات نبود زیرا کہ ہمراہ امام فوج کثیر مستعد جانبازی بیابود و یکدل و یکرو در نصرت امام ساعی لیکن چون مدت خلافت کہ ہمگی سی سال بود منقضی شدہ بود کہ این امر فرمود انتہی۔

سوال دوم از تحفہ

شاهصاحب در ضمن سوال اول بغرض توثیق کلامی که در مقالات فاحشه
بجماعتی از اسلاف شیعه ذکر یافته ایشم فرموده اند که احوال این جماعه را
سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء والائمه علیهم السلام بتفصیل ذکر کرده در مقام
عذر از جانب حضرت امام حسن در مصالحه که با معاویه نموده اند و تخلیع خلافت
بن در داده انتهی و چون این قول سید مرتضی است نزد شاهصاحب پس تناقض در
کلام شان لازم نیاید۔

جواب از تحفه

شاه صاحب در ص ۴۷۵ تحفه جواب این کلام خویش نیز چنین داده اند
که سید مرتضی گوید که هرچند ولایت حضرت امیر متحقق بود لیکن ولایت
تام نبود بمعنی زیرا که معاویه با او همیشه در پرخاش ماند تا آنکه شهادت
یافت و اکثر شایعان فوج حضرت امیر اولاد صحابه بودند که همه اعدای
آنجناب گذشته اند و عدل و فضل شیخین و اعوان ایشان را معتقد بودند انتهی
پس حسبةً لله ساعتی از رعایت اهل ملت خویش خود را یکسو داشته

صاف صاف براہ انصاف بفرمایند کہ قطع نظر از عداوت جناب
ابو الحسنین این علاقہ ابوت و بنوت و اعتقاد بعدل و فضل حضرات شیخین
مقتضی تسنن این لشکریان ہست یا تشیع ایشان و اینطور در طریق شیعہ ہست
یا حضرات اہلسنت و اینہا جماعتی از اسلاف شیعہ بودہ اند یا اسلاف
اہل سنت پس اینہا را نزد جناب سید علیہ الرحمہ از اسلاف شیعہ نمودن
اگر افترا بر سید علامہ نیست چیست پس تناقض صریح در کلام شاہ صاحب
لازم باشد و بر بنیقدر ہم اکتفا نفرمودہ بعناد فزاید علی الطنبور نغمہ
افترائی دیگر در خاتمہ عبارت سوال اول چنین نمودہ اند کہ این ہست
ترجمہ خلاصہ عبارت فصول (کہ از کتب معتبرہ امامیہ است) حالانکہ صاحب فصول
از مشاہیر علمائی مالکیہ ہست چنانکہ صاحب خیرۃ المآل گفتہ کتاب الفصول
المہمہ فی فضل الائمۃ تصنیف الشیخ الامام علی بن محمد الشہیر
بابن الصباغ من علماء المالکیۃ انتہی پس او را امامیہ فرمودن و
کتاب فصولش را از کتب معتبرہ امامیہ قرار دادن از عجائب افادات است

حضرت پیر خرابات است که یاد از شعر شاعر رسیده طلبیت

از افادات شیخ اچه عجب		اگر شنا شنید و گفت بازنست

و چه قدر تصدیق عدالت و توثیق شاه صاحب می‌کنند بهر کیف اکثری
از جماعت که تحکیم تفضیری ازان با تشبه اسلاف اهلسنت بوده اند و مؤید
این معنی است آنچه شاه صاحب در خاتمه عبارت صـ ۲۸۴ تحفه افاده
فرموده اند که (آنچه صاحب فصول از امامیه نقل کرده که رؤسای لشکر امام
با معاویه در ساخته بودند و امام را بالیقین حال شان معلوم شده بود
که ایشان اراده فاسد مصمم کرده بودند که امام را گرفته حواله آن باغی نمایند
افترای محض است) انتهی زیرا که اگر جماعه مذکوره معتقد خلافت و عدل و
فضل حضرات شیخین بر طریقه اهل سنت نمی‌بودند شاه صاحب در حمایت
در رعایت ایشان اینقدر را اهتمام و مبالغه منظور نمودند که پاس ادب
فاضل مالکی اصلا منظور نمی‌داشتند و کلام صدق نظامش را افترای محض می‌انگاشتند
و هرچند بنابر غرض معلوم اینجا شاه صاحب از ذم لشکریان که صاحب فصول

نوشته تحاشی فرموده و آنرا افترا وا نموده اند ولکن بالجبار قادر مختار
در جای دیگر همین تحفه مراتب زیاده تر از صاحب فصول در تهجین
توهین همین لشکریان داد تنقیح و تحقیق داده اند چنانچه در صـ ۲۹۸ تحفه
تحت کریمه ومن یرتد منکم عن دینه الآیه چنین فرموده اند که صفات لشکریه
در مقابلین مرتدین حضرت حق تعالی بیان فرموده ضد آن صفات در لشکریان
حضرت امیر متحقق بود خائن و سارق بودند و ان الله لا یحب الخائنین
و مفسدین بودند و ان الله لا یحب المفسدین و اتباع
اولی الامر و اطاعت او نمی نمودند پس کلمه یحبهم و یحبونه اصلا در حق
ایشان راست نمی آید و بر حضرت امیر تکبر و تحکم می ورزیدند و رنج و
ایذا میدادند پس اعزة علی المؤمنین بل علی یعسوب المؤمنین
گشتند و از بغاة و خوارج می ترسیدند پس اذلة علی الکافرین
شدند و از جهاد فرار می کردند و بجای لا یخافون لومة لائم لا یسمعون
نصیحة ناصح در حق ایشان راست بود که نصیحت حضرت امیر را گوش نمیکردند

انتهى و چون لشکریان حضرت مجتبی همان لشکریان حضرت مرتضی بوده اند
چنانکه خود قبله صاحب در سوال دل تصریح بآن فرموده اند پس خود
جناب شان در ذمائم اینها چه دقیقه فرو گذاشته اند که طعن افترا بر بیچاره
مالکی زده اند حالانکه درین معرکه مدح و ذم خود مصداق ست
خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه بوده اند بالجمله اختلاف و اختلال
در کلمات طیبات قبله صاحب دین و دنیا شاگرد فی است که اولاً در
یک مقام از غدر و بیوفائی لشکریان امام مسموم دقیقه فرو نگذاشتن آنرا
بسید مرتضی رحمه الله نسبت نمودن و باز از کلام خود جناب سید رد و تشنیع اینها
کردن و تسنن شان ثابت فرمودن و ان بعد بمقام دیگر آئین لشکریان
را بدل و حی مثل کیل دیگر و در نصرت امام ساعی ستودن و قول فضل صاحب
فضول را در ذمائم آنها افترا و فضول وا نمودن و بالآخر بمقام ثالث بالجمیع خود
بنفس نفیس انتقید رحرصین تحبیق و تنقیص شان بودن که از گفتن خائن و سارق
و مفسد و متکبر و خود سر و قارین اعزة علی المومنین بل علی یعسوب المومنین

واذلة علی الکافرین ہم بنا سودن نہ ہمین یک تناقض صریحی است بلکہ از
وجود تناقض در تناقض دیگر و ظلم صریح بلا شبہہ تناقض صریحی است

بہر رنگی کہ خواہی جامہ می پوش		من انداز قدت را می شناسم

بالجملہ درین اختلافات اینقدر ہم واز سپید کہ صبح روشن ترشد کہ
این جماعت کہ حال بدمال شان ورنا فتی از عادی تشیع شان محض از
راہ تعصب و تعسف است و اظہار تسنن شان نیز تکلف پس درینجا
این مسئلہ دیگر از شاہصاحب معتقدین شان پرسیدنیست
کہ ہرگاہ جماعتی از اسلاف اہلسنت حضرت امام حسینؑ را بر غلا بیندہ بیرون
کوفہ برآوردہ مرتکب آن نیز اوبی باشد تد کہ در سوال اول
شاہصاحب ذکرش بزور و شور تمام گذشت پس باز ہمراہ امام این
فوج کثیر مستعد جانبازی ہا یکدل دیکر ودر نصرت امام ساعی از کجا
بہم رسیدآیا ملائکہ از ملا اعلی بنا بر نصرت آنحضرت نزول نمودند یا جناب
شاہصاحب شاید اولی یعنی مریدان جانباز وسرانداز خویش را از خاک پا

دهلی یا در عالم ارواح برسم الیلغار روانه فرموده بود نه از هیچجا بجایک

هم نبود بلکه نقل مشهور که دروغگو را حافظه نباشد صادق آمد شعر

نگه دارد حیا از چشم پاکان و پاکش چشمها | که لطف عیب دیگر بنهد و در گفتار می آید

سوال سوم از تحفه

شاه صاحب در باب دوازدهم صفحه ۴۲۶ تحفه می فرمایند

آری اگر از جماعه شام بالیقین کسی را معلوم شود که عداوت و بغض

حضرت امیر داشت بحدیکه تکفیر آنجناب با لعن و سب آن عالی جناب میکرد

او را بالیقین کافر خواهم دانست و چون این معنی تا حال از روی روایات

معتبره ثابت نشده و اصل ایمان آنها بالیقین ثابت است تمسک با آن

داریم بالجمله اجماع اهلسنت است بر آنکه تکفیر کننده حضرت امیر یا منکر

بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان باعتبار اوصاف

دینی مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافر است و چون این معنی در حق

خوارج نهروان بالقطع به ثبوت پیوسته لهذا کافر میگویند و از دیگران

هرگز به ثبوت نرسیده آنها را تکفیر نمی کنند انتهی تنقیح مذهب اہل سنت

درین باب وموافق اصول ایشان انتہی وتاکید تسدید این کلام

خود در آخر کتاب تحفه چنین فرموده اند که انکار لیاقت جناب امیرع

برای خلافت و بد گفتن آنجناب هرگز از اہل شام به ثبوت نرسیده

انتہی ما ہو مذکور فی الاستقصار۔

جواب از تحفه

شاہصاحب درباب مطاعن صد ۴۲۸ تحفه جواب این کلام

دلفریب خود چنین داده اند که معاویه واہل شام را نیز در ابتدا ہمین

دعوی بود که قاتلان عثمان می باید سپرد و قصاص باید گرفت و سیاست

باید نمود چون از طرف حضرت امیرؑ در سپردن قاتلان عثمان بسبب شوکت

وغلبه آنہا خصوصاً بعد از جنگ جمل وخالی شدن میدان از منازع

ومزاحم عذر روا جی بود اجابت مدعای آنہا نفرموده آنها بدگمان شده آخر ہا منکر

خلافت شدند و سلب لیاقت این کار از آن جناب و بد گفتن آغاز نہادند و کلمہ

انتهی بلفظه و تکمیل این جواب با صواب خود از عبارت مقام دیگر همین
تحفه چنین فرموده اند که معاویه ادعای امامت خود میکرد و امامت
حضرت امیر را منکر بود و بجهة آنکه آنحضرت را متهم میکرد و سعی در قتل عثمان
و حمایت مالاش و قدحیات آنحضرت در مجالس و مکاتیب ذکر میکرد
انتهی لله الحمد که ازین تقریر شاهد صاحب کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار شد
که معاویه منکر خلافت حضرت امیر و معتقد سلب لیاقت این کار از جناب
و مدعی خلافت خود بود و قدحیات آنحضرت در مجالس و مکاتیب خود
ذکر میکرد بلکه علانیه بد میگفت پس با وجود اعتراف باین امور که از
معاویه و دیگر اهل شام بظهور آمد علی الرغم آنها زبان را به بیان این کلمات
برگردانیدن که چون ابغض در حق خوارج نهروان بالقطع به ثبوت
پیوسته لهذا کافر میگویند و از دیگران هرگز به ثبوت نرسیده آنها را
تکفیر نمیکنند و باز بتکرار میفرمایند که انکار لیاقت جناب امیر برای خلافت
و بد گفتن آنجناب هرگز از اهل شام به ثبوت نرسیده حالانکه خود از زبان

شاه صاحب بکمال صراحت به ثبوت رسیده و بحد یقین انجامیده پس
خرق اجماع اہلسنت کردن و با وصف اقرار بانکار منکر این امور را کافر
نداشتن خود انصاف فرمایند که این اختلاف بیان شایان شان ایشان است

یا خیر بیت

زبان ز بیان بماند ز اختلاف کلام	ہزار بار سکوت از چنین کلام خوش است

سوال چہارم از تحفه

شاه صاحب در باب دوازدہم متقد ہفتم صـ ۳۲۲ تحفه
می فرمایند مرد با ایمان که مرتکب کبیره شود یا بسبب غلط فہمی و شبہه فاسد
معتقد امرے شنیع گردد او را لعن و سب جائز نیست الی ان قال و دعائے
بد و لعن که دور افگندن از رحمت الٰہی است مقابله با امر شریعت کردن
است پس حرام باشد۔

جواب از تحفه

شاه صاحب درین مسئله از اصول مذہب خویش به مراحل دور تر رفته

عادت شیعه ما بین گرفته در تعصب لبست و سوم صفحه ۵ تحفه

جواب این قول خود بفعل صاحبزاده خلیفه چنین داده اند که (محمد بن
ابی بکر را چرا از دست باید داد و زیر بار لعن نباید گرفت) پس قتل محمد بن ابی بکر
مرد با ایمان خلیفه زاده سُنّیان برادر بجان برابر باد ر مهربان را اگرچه
بسبب خلوص عقیدت و کمال محبت و اطاعت حضرت امیر به زعم
شاه صاحب معتقدین جناب ایشان مرتکب کبیره باشد یا بسبب غلط فهمی
شبهه فاسد ایشان از حرب ابن حرب بسبب مقابله زبانی و مجادله سیفی
و منافی مقصد را امری شنیع گردد چرا جناب شاه صاحب این خلیفه زاده
خویش را به کمال غصه و طیش زیر بار لعن میگیرند و عذر ایمانش نمی پذیرند
و او را از رحمت الٰهی دور افگنده مقابله با امر شریعت می فرمایند و
ارتکاب امر حرام می نمایند با آنکه خود در ص ۱۵۱ همین تحفه نسبت
بهمین بزرگ افاده فرموده اند که چون خبر قتل محمد بن ابی بکر در مصر بحضرت
امیر رسید بسوی عبد الله بن عباس که صوبه دار بصره بود نامه نوشت

عبارت نامہ اینست اما بعد فان مصر قد فتحت و محمد بن ابی بکر
قد استشهد فعند الله نحتسبه کان ولدا ناصحا و عملا کادحا
و سیفا قاطعا و رکنا دافعا الخ بعد ازین خود ترجمہ این فقرات طیبات
چنین فرموده اند پس تحقیق مصر فتح شد و محمد بن ابی بکر شہید شد پس نزد
خدا ثواب وی خواہم پسر خیرخواه و کارکن و محنتی و شمشیر بران و ستون
بلند کننده بود انتہی الله اکبر ایہا الشیخ العزیز کسیکہ باعتراف خود شما باین حد
جلیلہ رسیده باشد کہ بدرجہ شہادت فائز شده حضرت امیر از خدا ثواب
او خواہد و ورا پسر خیرخواه و شمشیر بران فرماید شما ہمین بزرگ را از یار
لعین گیرید و شہادت وی را تعبیر بقتل کرده شہادت حضرت امیر را در محاربہ او
کہ خود تقریر کرده اید ہمچو شہادت آنحضرت در مخلہ فدک اصلا و مطلقا
نہ پذیرید فاعتبروا یا اولی الابصار این کار از تو آید و مردان
چنین کنند بعض اکابر امامیہ درین باب سخنی لطیف فرموده گویا کنون
ضمیر اہلسنت را وا نموده کہ ایشان امیر خود معاویہ را بجہت خواہش گری یکی

از ازواج آنحضرت صلعم بود خال المومنین خوانند از بهر آنکه دشمن علی است

اما محمد بن ابی بکر را با آنکه حسب اعتقاد شان برادر زوجه محبوبه حضرت پیغمبر

است خال المومنین ندانند از بهر آنکه دوستدار علی است حالانکه از دشمن

اصحاب تا دوست اصحاب فرقیکه هست جلی است و حقیر نیز میگویم

خال المومنین گفتن یکطرف شاه صاحب از اکابر خویش هم درین باره

نموده که بیچاره خلیفه زاده خویش را

با آنکه پسر خیر خواه حضرت امیر و برادر شمشیر خوانده بانی پناه یکنفر است حسب

لعن هم روا داشته است تفاوت ره از کجاست تا به کجا اکنون که شاه صاحب

بیان از اصول مذهب خویش خود را در تراندختن دائره

لعن علی ارغم اکابر خویش که همت بر این باب گماشته بهزار حیله

لعن و سباب نصب العین خود ها داشته بود

ایشان پرسیدنی است که آیا این اصول موضوعه اکابر اهلسنت که

از منع و عدم جواز لعن مرد مسلمان نی بلکه کافر هم تا وقتیکه موتش بر کفر معلوم نشود

نی بلکه لعن شیطان هم که بنص قرآن مجید منصوص نگردیده ان علیک لعنتی
مخصوص است منع نموده اند و خود شاه صاحب هم در ابتدای سوال بهمین
جاده رفته پس آنچه خود گفته اند نزد جناب ایشان مسلم است یا نه در صورت
ثانیه کمال منت و احسان ایشان بر شیعیان هرگز خواهد بود و تا قیام قیامت
بجلدوی عطای این وسعت ادای شکر به جناب ایشان خواهند نمود
در صورت اولی خود به نسبت جناب ایشان اگرچه نسبت بیچاره شیعیان
خویش ارتکاب آن باین شد ... فرموده اند پیش آمدنی است که لعن هر
مسلمانی را بر خلاف اصول مذهب خود خصوصاً حدیث من لعن
مسلماً فهو ملعون که نزد این فرقه مسلم است جائز داشته این کلمه
بتقاضای همت بلند بر پای خود تیر زده اند زیرا که درینصورت تدبیر
حفظ نفس نفیس از مضمون حدیث چیست و مانع صدق آن چه فائده
شریفکیست اگر معتقدین شاه صاحب بتقاضای خلوص و ارادت ایشان
این شعار اصل نمایند رهین منت فرمایند خلاصه اگر این قول و فعل شما

نمی بود تا ولیش بتقلید بعض اکابر قوم بمجرد هذیان و سخن پریشان گنجائش میشد

اما چون این بزرگوار بکار خود هشیار و خیلی پخته کار است خداداند درین

تحفه چه بلا را دکه بیچو سخنهای تهافت و پریشان که بعضی ازینها مخالف مذهب

ایشان نیز هست از خامه دوزبان نگاشته برای قول و فعل خود در نظر

اهل بصیرت قدر و مقداری نگذاشته اند و هر چند این خلیفه زاده

بحمایت حضرت حفصه شده اند چنانکه در صفحه مذکور مسطور است اما عجب که

رعایت حضرت ام المومنین عائشه در برگفتن برادرش مطلقاً نفرموده الله

اگر حضرت ام المومنین این کلمه قطیعه در حق برادر خود می شنید بالیقین تحیرا زو

عاق فرمودن خلف رشیدی مثل شاه صاحب که خیر البنین زمانه اند می آمد

واز حضرت امیر خود حسابی نیست که اولا از دار و گیر آنحضرت بحمایت امیر خود

پروائی ندارند و ثانیاً ممکن است که وقت مواخذه موالیان آنجناب

بطریق جواب چنین عذر بدتر از گناه پیش آرند که هرگاه امیر شاه صاحب

یعنی حضرت معاویه حسب تصریح شاه صاحب بجناب امیر علیه السلام گفت

اگر شاه صاحب هم بتقلید امیر کبیر خود و پسر غیر خود او حضرت امیر المومنین علیه السلام

را بد گفتند چه قباحت لازم آمد بالفرض اگر خطاست خطای اجتهادی است

که مثل اجتهادی اول انخطای ایشان هم مستوجب یک اجر است نه لائق تعزیر

درزجر بیت

بنیم بیضه چو سلطان ستم روا دارد زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

سوال پنجم از تحفه

شاه صاحب کید چهارم صـ ۲۸ تحفه در رد مذهب شیعه نسبت

بعصمت حضرات انبیا می فرمایند که آیات و احادیث بیشمار ناطق

و مصرح اند بصدور زلات از انبیا و عتاب الهی ایشان را و توبه ایشان بکمال

مداهنت و اظهار ذلت خود اگر در عصمت ایشان غلو نموده آید و صدور

گناه مطلق از ایشان جائز نگویم در تاویل و توجیه این نصوص غیر از کلمات

بارده هیچ بدست نخواهد ماند انتهی و همچنین در عقیده سیوم باب هفتم

امامت تحفه گفته حضرت آدم قبل از نبوت امام و خلیفه زمین بود

وبالاجماع مصدر گناه شد کما قال تعالیٰ وعصیٰ آدم ربہ فغویٰ انتہیٰ بقدر الحاجة

جواب از تحفہ

شاہ صاحب این کلام بلاغت نظام خود را در کید ہشتاد و ششم

ص ۱۱۲ تحفہ چنین جواب دادہ اند و این وضع ایشان را ابہام

بدان باید کہ شخصی زلات انبیا را از قرآن مجید التقاط نماید مثل وعصیٰ آدم

ربہ فغویٰ و سوال حضرت نوح در حق پسر خود و کواکب را پروردگار

گفتن و بہ دروغ شکست بتان نسبت بعظیم بزرگ کردن و خود را خلاف

واقع بیمار وانمودن کہ از حضرت ابراہیم صدور یافتہ و قتل قبطی و کشیدن

ریش حضرت ہارون کہ برادر کلان و پیغمبر بودند بی تاویل و تحقیق کہ از

حضرت موسیٰ بوقوع آمدہ و گناہ حضرت داؤد در مقدمہ زن اوریا و

علیٰ ہذا القیاس دگو ید کہ در قرآن مجید مطاعن و مثالب انبیا بتواتر و قطعیت

ثابت شدہ پس انبیا مستحق نبوت نبودند و اینہا را نیک دانستن خلاف قرآن مجید

کردن است این شخص نزد ہر صاحب تمیز اینقدر فہمیدہ و پردۂ شقاوت بر دیدۂ عقل او تنیدہ

که نصوص قطعیه متواتره بیشمار از قرآن در مدائح و بیان خوبیهای حال
و مآل آن بزرگواران و جا بجا ثنای آنها واقع هست اگر در قصه یا حکمی عتاب
بر ایشان برای عبرت دیگران کرده باشند و ایشانرا تادیب یا ارشاد نموده باشند
معارض آن قطعیات کثیره نمیتوانند شد و لابد آنرا محملی هست نیک که دور
از مرتبه ایشان که بالقطع ثابت هست نباشد انتهی خدا را انصاف
باید کرد که شاهصاحب تصریح بصدور زلات از حضرات انبیا و عتاب الهی
ایشان را و صدور گناه از انبیا در کید چهارم خود فرموده و در عقیده
سوم حضرت آدم را بشهادت آیه کریمه وعصی ادم ربه فغوی
مصدر گناه وانموده و مزید بران منع تاویل و توجیه آن زلات کرده
گفته اند که در تاویل و توجیه این نصوص غیر از کلمات بارده هیچ بدست
نخواهد ماند انتهی باز در کید هشتاد و هشتم همان گفته سابق رنگها بسا
ساخته می فرمایند که این منع ایشان بدان ماند که شخصی زلات انبیا را از
قرآن مجید التقاط نماید و گوید که در قرآن مجید مطاعن و مثالب انبیا بتواتر

وقطعیت ثابت شده پس اینها را اغبیا و بیباک دانستن خلاف قرآن است
این شخص بے تمیز اینقدر نفهمید که نصوص قطعیه متواتره بیشمار از قرآن در
مدایح آنها واقع است اگر در قضیه جلی عتاب بر ایشان برای عبرت
دیگران کرده باشند معارض آن قطعیات کثیره نخواهد شد پس غور
کرده شود که این شخص بے تمیز کیست آیا همان عزیز است که زلات
انبیا را که عتاب الهی بران بنا بر عبرت دیگران بوده است خصوصاً گناه
حضرت آدم مثل وعصی آدم ربه فغوی از قرآن مجید الفاظ
نموده و آنرا نصوص قطعیه دانسته و نصوص قطعیه متواتره مدایح ایشانرا
العیاذ بالله بکلمات بارده سمجه تعبیر کرده یا کس دیگر است ولنعم ما قیل ؎

فان کنت لا تدری فتلک مصیبة * وان کنت تدری فالمصیبة اعظم

غالباً در هیچ کتاب از کتب معتبره اهلسنت چنین تخالف و تناقض که در تحفه جابجا
است نموده باشد ازین راه اگر حضرت مخاطب در هیچ باب عدیم النظیر دانسته اند
حق بجانب ایشان هست ؎ قیاس کن ز گلستان او بهارش را

سوال ششم از تحفه

شاه صاحب در کید صد و سوم صـ ۱۳۴ تحفه می فرمایند که شیعه طعن کنند بر اهل سنت که ایشان بر پوست سگ نماز را جائز داشته اند جواب این طعن آنکه آری نزد حنفیه نماز بر پوست مدبوغ کلب که رطوبت آن باستعمال ادویه و مصالح بالکلیه رفته باشد جائز است بنا بر حدیث صحیح متفق علیه فریقین است دباغ الجلد طهوره و نیز فرمود ایما اهاب دبغ فقد طهر تا اینکه گفته آری پوست خنزیر ازین عموم خارج است بدلیل آنکه او را در قرآن مجید بجمیع اجزائه ناپاک گفته اند قوله تعـ فانه رجس و لهذا مو و استخوان او نیز نجاست وارد و سگ را حکم خنزیر دادن بهیچ دلیل شرعی ثابت نشده انتهی

جواب از تحفه

شاه صاحب در هفوه شانزدهم صـ ۵۹۵ تحفه جواب این افاده عجیبه خود چنین داده اند که پوست سگ اگرچه سگ اصحاب کهف باشد

نجس است انتهی ماشاء الله اول در اثبات طهارت پوست سگ
آنچنان دباغت فرمودند که حکم جواز صلوٰة هم دران نمودند باز این همه
افادات را با این زور و شور نسیا منسیا کرده در نجاست پوست سگ
مطلقا مدبوغ باشد یا غیر مدبوغ اینقدر مبالغه فرمودند که قطع نظر از
سگان دیگر در پوستین سگ اصحاب کهف نیز که بیچاره پیش نیکان گرفته بود

انشاد ذو بیت

یکجا نمی بکیم از سر شوخی قرار نیست ‌ چون برق گرم جلوه که آن تندخوی ما است

سوال هفتم از تحفه

شاه صاحب در عقیده سوم ص ۲۸۰ تحفه می فرمایند که امام را
معصوم بودن از خطا در علم و اجتهاد ضرور نیست و نه از اقسام صدور
گناه از و شرط امامت آری در وقت نصب باید که مرتکب
کبائر و مصر بر صغائر نباشد که معنی عدالت است و همین است مذهب اهلسنت
انتهی بقدر الضرورت و ازین کلام شاه صاحب ظاهر است که در مذهب

اھلسنت عدالت شرط امامت

جواب از تحفہ

شاہ صاحب در ہمین عقیدہ بفاصلہ یکدو سطر از عبارت مذکورہ ال
جوابش ہم بدینسان افادہ فرمودہ اند کہ طالوت امام مفترض الطاعہ بود
بنصب الہی و بالاجماع معصوم نبود بلکہ آخرہا معاملہ کہ با حضرت داؤد
کرد در عدالت او قدح میکرد انتہی و ازین کلام ظاہر شد کہ طالوت بنصب الہی
امام مفترض الطاعہ بود و بالآخر عادل نماند حالانکہ عدالت را شرط امامت
دانستہ اند و ہل ہذا الاتہافت

سوال ہشتم از تحفہ

شاہ صاحب در عقیدہ چہارم صفحہ ۲۸۲ تحفہ می فرمایند امام را
لازم نیست کہ منصوص باشد از جانب خدا زیرا کہ نصب او بر ذمہ مکلفین واجب
است انتہی و ہمچنین در ہمین عقیدہ در ذکر بعضی فرق از بنی آدم مثل بنی
اسرائیل و غیر ایشان میفرمایند کہ در ہیچیک ازانہا امامیہ و ملوک و خلفا تا انقراضہا

نقض خود جواب از تحفہ

شاہ صاحب جواب این افادہ خود ننوشتہ بلکہ سہ جا در ہمین تحفہ دادہ اند
اوّل در عقیدہ سوم این عبارت شاہ صاحب کہ طالوت امام مفترض
الطاعۃ بود بنصب الٰہی قبل ازین گذشت دوم در عقیدہ پنجم میفرمایند
امام را لازم نیست کہ عند اللہ افضل از جمیع اہل عصر خود باشد زیرا کہ طالوت را
حقتعالے بنص خود خلیفہ ساخت حالانکہ حضرت شمویل و حضرت داؤد موجود
بودند بلا شبہہ از و افضل سوم آخر جواب در کید ہفتاد و یکم صـ ۹ تحفہ
چنین دادہ اند کہ استحقاق امامت نزد اہلسنت اگر بنص ثابت شود آنرا خلافت
راشدہ گویند و اگر بعقل و قرائن ظنیہ ثابت شود آنرا خلافت عادلہ گویند
و اگر بدون استحقاق شخصی متغلب گردد آنرا خلافت جائرہ و ملک عضوض
دانند و خلافت خلفائی اربعہ نزد ایشان خلافت راشدہ است پس
استحقاق امامت ہر یکی از ایشان بنص ثابت ہست انتہی در اینجا بیچارہ
شیعیان ہمین منت بیکران جناب شاہ صاحب میباشند کہ ہر چند در ذیل سوال

درین مسئله مخالفت صریحه با شیعه نموده اند لکن درین هر سه تقریر پذیر
خود امام خصوصاً خلفای ذوی الاحترام را منصوص و منصوب بودن
از جانب خدا و خلافت راشده بودن چنین خلافت ثابت فرموده
تمام الوفاق بشیعیان فرموده اند اما این کلام در دهان و کام معتقدین
نصب امام بر ذمه مکلفین و نبودن نص در هیچ یکی از مضامین تلخ تر از
صبر بوده باشد که بران صبر نتوانند کرد و خاک بر سر خواهند بیخت و گریبان
جناب ایشان خواهند آویخت ؎

زین غصه بجگر فتاده خلق از پی شان دوان خندان
انگشت تعجب جهانے از گفت و شنید شان بدندان

سوال نهم از تحفه

شاه صاحب در عقیده ششم صـ ۲۳۷ تحفه تحت آیه کریمه انما
انت منذر و لکل قوم هاد بعد ذکر این عبارت و رد فی الخبر
المتفق علیه عن ابن عباس عن النبی صلعم انه قال انا المنذر

وعلی ہذا دعوی میفرمایند کہ این روایت ثعلبی است در تفسیر و مرویات

او را چندان اعتباری نیست انتہی پس ازین کلام ظاہر است کہ ثعلبی نزد شاہصاحب

اعتباری ندارد۔

جواب از تحفہ

شاہصاحب تحت ہمین آیۂ کریمہ بعد عبارت مذکورہ سوال در ہمین یک سطر

جوابش نیز چنین ارشاد کردہ اند و این آیۂ نیز بہ ستور ازان آیات است

کہ اہلسنت برای رد مذہب خوارج و نواصب آوردہ اند و باین روایت

تفسیری تمسک نمودہ انتہی مقام غور است کہ اولا بہ نسبت بیچارہ ثعلبی قطعًا

فرمودند کہ مرویات او را چندان اعتباری نیست و این کلام جناب ایشان

مشعر است بانکہ استناد و تمسک بروایات ثعلبی درست نیست و ثانیًا بلافاصلہ

در فقرۂ مابعد کلام مذکور افادہ فرمودہ اند کہ اہلسنت برای رد مذہب

خوارج و نواصب باین روایت تفسیری تمسک نمودہ اند تماشاست

این منافات و تناقض کہ در پہلوی یک فقرہ از فقرۂ دیگر واقع است دیدنیست

عادت گرفته است زبانش باختلاف فلله دره وعلیه اجرا ـ

سوال دهم از تحفه

شاه صاحب درهمین عقیده ششم صـ ٣٢٧ تحفه ذیل آیه کریمه وقفوهم انهم مسئولون می فرمایند گویند که از ابوسعید خدری مرفوعا مروی شده انه قال وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب و در حقیقت این تمسکات بروایات ست نه بآیات و حالت این روایات معلوم است که نزد اهل سنت اعتبار ندارد انتهی ـ

جواب از تحفه

اولاً همان جواب جناب ایشان که در روایت ثعلبی فرموده اند اینجا نیز کافی است وثانیاً چون در تحفه شاه صاحب ازین جنس بسیار است جواب دیگر نیز از همین تحفه باید شنید که بکمال شدومد وطمطراق بیان کرده اند ـ

هر دم ازین باغ بری میرسد　　تازه تر از تازه تری میرسد

چنانچه در تحت آیه استخلاف صـ ٢٩١ تحفه فرموده اند که اهل سنت

در تعیین مصداق آیه که متضمن وعده صادقه الهی است رجوع بجناب مشکلکشائی
دارین جناب ابوالحسنین آورده‌اند و در کتاب نهج البلاغه که بلا شبهه بلا شک
نزد جمیع شیعه اصح الکتب و متواتر است و کلام آن جناب است تفحص نمودند
از بعث آن مطلع العجائب ظهور فرمود و قطع نزاع نمود ارشاد شد که اجماعه
خلفای ثلاثه و اعوان و انصار ایشان شدند و خود را نیز در ان زمره داخل ساخت
حالا آن کلام صدق نظام را بگوش دل باید شنید و احتمالات عقل ناقص
خود را یکسو باید انداخت در نهج البلاغه مذکورست که چون عمر بن خطاب
در باب رفتن خود برای قتال اهل فارس که جمع شده بودند با جناب امیر
مشورت نمود جناب امیر در جواب او این عبارت فرمود ان

هذا الامر لم یکن نصره و لا خذلانه بکثره و لا بقلة
وهو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ ما بلغ
وطلع حیث طلع ونحن علی موعود من الله حیث قال عز اسمه
وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم

فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم
الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا فالله منجز وعده
وناصر جنده پس اولا اینهم تمسک شاه صاحب بروایت است نه بآیت
چنانکه قبل ازین فرموده اند یک نشد دو شد و هر گاه تمسک بروایت
فرمودند جواب این سوال حاصل شد و هو المطلوب ثانیا با وصف این
تفاوت مقال ارتکاب امری که از وثوق و دیانت جناب شاه صاحب
بغایت مستبعد و در صورت حیرت و استعجاب بلکه در حق معتقدین شان
مایه صد گونه ندامت و حجاب است نیز فرموده اند یعنی در اصل عبارت
نهج البلاغه آیه استخلاف اصلا مذکور نیست جناب ایشان بنابر رونق کار
خلفای نامدار خویش از طرف خود افزوده اند و اصل کلام امام همام بدین
منوال آیه استخلاف باینطور است ونحن علی موعود من الله والله
منجز وعده وناصر جنده چنانچه جناب سلطان العلماء اعلی الله مقامه
در بوارق از ابن ابی الحدید و در ذیل عبارت طولانی از تاریخ طبری

کلام معجز نظام مرتضوی بدون ذکر آیهٔ مزبوره همین طور نقل فرموده

و دور تر چرا رویم و جهان بندهٔ احسان شاه صاحب تقویم که خود

جناب ایشان در باب هفتم صفحه ۳۴۲ تحفه در ذیل حدیث دهم

رحم الله علیا اللهم همین کلام بلاغت نظام مرتضوی را بدون ضمیمه آیهٔ

استخلاف چنانکه مذکور شد نقل فرموده اند چنانچه بمقام مذکور می فرمایند

که موافق روایت شیعه در نهج البلاغه که نزد ایشان اصح الکتب

و متواتر است ثابت است که چون عمر بن خطاب برای دفع فتنه نهاوند خواست

که خود حرکت نماید و صحابه در مشورهٔ این کار مختلف شدند بعضی تجویز کردند

و بعضی مانع آمدند عمر بن خطاب با امیر المومنین مشوره نمود امیر فرمود که

ان هذا الامر لم یکن نصره و لا خذلانه بکثرة و لا بقلة

وهو دین الله الذی اظهره و جنده الذی اعزه حتی بلغ ما بلغ

وطلع حیثما طلع ونحن علی موعود من الله والله منجز وعده

وناصر جنده انتهی الحمد لله که درینجا آیهٔ استخلاف را از ما بین فقرهٔ طیبه

ونحن علی موعود من اللہ برداشتہ بجائی دیگر گذاشتہ اند وکلام خالص
حضرت امیر را بلا ضمیمہ آیہ مزبورہ نگاشتہ اند اینہم از عجائب صور تواند بود
بلکہ اعجاز حضرت مظہر العجائب برحق است کہ این طرز لطیف ظہور فرمود
کہ شاہ صاحب اولاً بغرض اثبات خلافت خلفائی خود از کلام مرتضوی
آیہ استخلاف را در کلام معجز نظام آنحضرت اضافہ نمودند باز باعجاز آنحضرت
این کارسازی خویش را از یاد دادہ بنقل اصل کلام آنحضرت بلا حاشیہ صنعت
سابقہ خود را نیز ظاہر فرمودند لہذا احسب افادہ خود شان عرصہ سینہ ہم
این کلام صدق نظام مرتضوی را گوش دل برشنید و بر اصل خود باز گذاشت
و احتمالات عقل ناقص خود را یکسو باید انداخت و در کلام پاک امام کہ نزد شیعہ
معصوم و نزد شاہ صاحب محفوظ است تصرف بیجا نباید ساخت کہ منجر
بہ خیانت شود و اعتماد و دیانت از دست رود **شعر**

من انچہ شرط بلاغ است با تو میگویم — تو خواہ از سخنم پند گیر و خواہ ملال

سوال یازدہم از تحفہ

شاہ صاحب در عقیدۂ ششم صـ ۲۳۵ در ذیل حدیث تشبیہ میفرمایند

در احادیث صحیحۂ اہلسنت تشبیہ ابوبکر بہ ابراہیم و عیسیٰ و تشبیہ عمر

بنوح و موسیٰ و تشبیہ ابوذر بہ عیسیٰ مروی شدہ آما چون این فرقہ بہرۂ از

عقل خداداد ندارند ہرگز بر مساوات این اشخاص با انبیائی مذکورین

حمل نمودہ اند مشبہ را در رتبۂ خود و مشبہ بہ را در رتبۂ خود داشتند انتہی بقدر الحاجۃ

جواب از تحفہ

شاہ صاحب بعد عبارت مذکورۂ سوال در تحت ہمین حدیث تشبیہ

صـ ۲۳۹ تحفہ جواب این کلام خویش چنین دادہ اند چہارم آنکہ

تفضیل حضرت امیر بر خلفاء ثلاثہ وقتی ثابت شود ازین حدیث کہ آنہا

مساوی نباشند با انبیائی مذکورین در صفات مذکورہ یا مانند آن صفات

مذکورہ و دون ہذا النفی خرط القتاد بلکہ در کتب اہلسنت بعض وقع شود

آنقدر احادیث دالہ بر تشبیہ بنیا کہ در حق شیخین مروی و ثابت است

در حق ہیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست ولہذا محققین صوفیہ نوشتہ اند

که شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت
انتهی قطع نظر از تناقض کلامین ایشان با اثبات مساوات خلفای خود با انبیای
موصوفین او بفضل خداداد او هم که بجمال نازش و افتخار دعوی آن کرده بودند
بی بهره شدند انا لله ظاهرا جناب ایشان را آنکلام خویش که در رد دعوی
نبی بسیار بفضل خداداد در باب پنجم تحفه فرموده اند بیاد آمده باشد که
(بفضل را در هیچ چیز از امور دینیه دخلی نباید و انست و بحکم او کار نباید کرد)
جواب شیخ را زین چیست که مبارک باشد و حضرت علامه صاحب عبقات
اعلی الله مقامه را درین مقام تقریریست لطیف چنانچه در نقض فقرات
سابقه تهتفامی فرمایند که اینچنین تناقض و تنافت صریح و تهافت عجیب و تفاحش تناکر فضیح
عجیب از خصائص مخاطب فضیلت لبیب است که مثل آن در افادات دیگر
حضرات کمتر یافته میشود که در یک صفحه اولا امری را مورد شناعت طعن و تشنیع
میگرداند باز در همان صفحه آنرا بدل و جان خریدار میشود فاعتبروا
یا اولی الابصار الی ان افاد و اجاد و نیز بطلان مساوات شیخین

با انبیا علیهم السلام در این صفات یا مانند آن حسب اعتراف مخاطب بالانفراد

بلا شرط قناد و دلبیر مختم موقت استدلال احتجاج برای اسکات اهل عناد

باکمل وجوه و ابلغ طرق آنکه اولاً ثابت شده که اولاً فهم مساوات از تشبیه علی الاطلاق

بکمال سفاهت دانسته و ثانیاً تصریح فرموده با آنکه چون این فرقه یعنی سنیه بهره

از عقل خداداد دارند هرگز بر مساوات این اشخاص با انبیای مذکورین

حمل نموده از مشبه را در رتبه خود و مشبه به را در رتبه خود داشتند الخ

و این کلام بوجوه عدیده دلالت بر نفی مساوات شیخین با انبیا دارد پس تکذیب

تجویز و اثبات مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام از افادات خود مخص

بوجوه عدیده ظاهر و کمال شناعت و فظاعت آن از تحقیقات سابقه اش

واضح و باهر است پس حیرت است که آن عقل خداداد را درینجا بکدام کس

تمامیت دادند که برخلاف آن زبان بلاغت ترجمان بتجویز بلکه اثبات مساوات

شیخین بلکه ثلاثه در این صفات یا مانند آن وا کشادند

سوال دوازدهم از تحفه

شاہ صاحب در کید نود و ششم صٓ ۱۳۸ تحفہ بجواب طعن شیعہ

در قصہ آمدن ملک الموت بنا بر قبض روح حضرت موسیٰ علیہ و طپانچہ زدن آنحضرت

و کور شدن چشم ملک الموت کہ در صحاح اہلسنت وارد ہست می فرمایند کہ ملک الموت

را در قبض ارواح بنی آدم دو طریقہ ہست اول طریقہ کہ با عوام خلق سلوک دارد

کہ بی خبر و بی پرسش قبض روح می کند و نمی گوید کہ من ملک الموت ام اگر مرا اذن

این کار باشد بگیرم دوم طریقہ کہ با پیغمبران بعمل می آرد کہ خود را ملک الموت وانمی نماید

و مختار میکند در ماندن و رفتن و اذن قبض روح از ایشان میخواہد و بعد از

حصول اذن کار خود می کند پس دفعہ اول وہلہ ملک الموت نزد حضرت موسیٰ بر طریقہ

اول آمد ندانستند کہ او ملک الموت ہست و برای قبض روح من آمدہ است

بلکہ چون او را در صورت بشری دیدہ گمان بردند کہ مبادا دشمنی باشد و ارادہ

قتل من دارد الی ان قال آمدیم بر اینکہ حقتعالے چرا ملک الموت را بوضعی

نفرستاد کہ حضرت موسیٰ در یافت می کردند کہ برای قبض روح من آمدہ است

بحکم پروردگار و این حرف وحکایت در میان نمی آمد و ضرب زدہ وقوع نمی یافت

پس اسرار این معاملات که حق تعالی با خاصان خود می فرماید و با هر یکی از ایشان
برنگ دیگر سلوک می کند بسیار دقیق و باریک اند که ذهن هر کس تا نها نمی رسد
لهذا محققین این قسم اسرار را حواله بعلم الهی نمایند و غور خاموشی بر آن نشد انتهی

جواب از تحفه

شاه صاحب در صدد کتاب تحفه در ذیل التماس خامس در ص ۳
جواب این تقریر بی نظیر خویش در تحکیم ... شیعه چنین ادا نموده اند
پنجم آنکه احتمال تاویل را راه ندهند و نگویند که هر چند این نصوص در کتب معتبره
شیعه موجود است اما تاویلی داشته باشد که ذهن ما بآن نمی رسد زیرا که
احتمال تاویل در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی است و شاهد جهل و نادانی
انتهی ملخصا پس شاه صاحب که درین قصه با وصف تاویل دور و دراز
بالآخر ملجا شده آهنگ دیگر آغاز نهاده اند که اسرار این معاملات که
حق تعالی با خاصان خود و پیغمبر باید بسیار دقیق و باریک اند که ذهن هر کس
با نها نمی رسد لهذا محققین این قسم اسرار را حواله بعلم الهی نمایند چرا بیچاره شیعیان را

رخصت نداده‌اند که در امثال این معاملات که اسرار آنها بسیار دقیق و باریک افتاده‌اند که ذهن هر کس به آن‌ها نمی‌رسد حواله بعلم الهی نمایند بلکه خود در کتب تاویل مذکور نموده بشیعه منع قطعی نموده‌اند که احتمال تاویل را راه ندهند و نگویند که هر چند نصیحه در کتب معتبره شیعه موجود است اما تاویلی داشته باشد که ذهن ما به آن نمیرسد زیرا که احتمال تاویل در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی است و نشانه جهل و نادانی انتهی. لیکن بسبب بعد مسافت از آنچه در صدر کتاب افاده فرموده بود غفلتی رو داده در تدبیر دارو گیر شیعه و سد باب توجیه تاویل شان علی الاطلاق در هیچ امور بغایت حصر ساختند الا خشیه فقد وقع فیه در عین مناظره خود مصداق این کلام خویش گردیده‌اند که احتمال تاویل در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی است و شاهد جهل و نادانی والتزام تهافت و تناقض خود از معمولات این بزرگ است که در اکثر مقامات این تحفه جلوه ظهور دارد دیگر اینکه بنا بر انصاف می‌گزاریم و عذری وجیهی از جانب ایشان می‌آریم که هر گاه حضرت متفاوت یکدیگر هم

این عادت خویش را گذاشته اند چنانکه قبل ازین معلوم شد پس اگر بعد این قدر
بعید که از صدر کتاب تا کید نود و ششم ظاهر است این سررشته را از
دست نهد عجب نباشد جائی غور و تامل است که کجا فرق یکدو فقره و فاصله
و کجا اینقدر بعید و فاصله پس هرگاه بآن قرب طریقه معمول خویش را گذاشته
باین بعد چرا باید گذاشت ے

وصف کلام تو ازین بیش نیست　　هیچ جهالت زپس و پیش نیست

سوال سیزدهم از تحفه

شاه صاحب در باب دہم صـ ۴۴۱ تحفه در طعن قصه فدک می فرمایند
دعوی هبه از حضرت زهرا و شهادت دادن حضرت علی و ام ایمن یا حسنین
علی اختلاف الروایات در کتب اهلسنت اصلاً موجود نیست محض از مفتریات
شیعه است در مقام الزام اهلسنت آوردن وجواب آن طلبیدن کمال
سفاهت است انتهی بقدر الحاجة ـ

جواب از تحفه

شاه صاحب در کید شصت و هفتم صفحه ۹۵ تحفه در جواب حدیث

مروی از ابن عباس ان النبی صلعم قال لما نزل ان الله قد ذو وهبت

فاطمه وجل الارض صدقها جواب این کلام خود چنین داده اند

که در کتب شیعه و سنی دعوی ارث فدک منقول است یا دعوی هبه آن

و در یصورت حاجت ادعا ارث و هبه خاص نبود بلکه تمام زمین را ملک خود

می فرمود انتهی و جواب دیگر در باب دوازدهم مقدمه ششم تحفه

چنین داده اند که ابوبکر فدک را از حضرت فاطمه بجهت خود و در

ملک خود نیاورده بلکه منع میراث یا منع هبه تمام نموده انتهی پس اگر

دعوی هبه از حضرت زهرا نشده بود حضرت ابوبکر منع آن چه طور نمود

ماشاء الله در باب هم چون مقصود دفع طعن از خلیفه زمان بود مطلقا

انکار دعوی هبه از حضرت زهرا فرموده این دعوی هبه چیزی که در کتب

اهلسنت اصلا موجود نیست) نیز نموده اند در کید شصت و هفتم حیله

غرض اصلی شاه صاحب ابطال فضیلت حضرت زهرا است مع ذالک الزامی [illegible]

درین مقام دعوی ارث
ور مقدمهٔ ششم عاید نموده اعتراف به ثبوت دعوی
و هبه هر دو نموده اند پس اگر دعوی هبه و ارث از حضرت زهرا در مقام
الزام اهلسنت آوردن و جواب آن طلبیدن کمال سفاهت است خود
انصاف فرمایند که جواب دادن اهلسنت خصوصًا خود جناب ایشان به اثبات
دعوی هبه و ارث هر دو با وصف انکار قطعی آن چه چیز است پس کجا
درین کلام صدق نظام که دعوی هبه از حضرت زهرا در کتب اهلسنت
اصلا موجود نیست محض از مفتریات شیعه است و جای دیگر درین کلام
که در کتب شیعه و سنی دعوی ارث فدک منقول است یا دعوی هبه آن
موازنه باید کرد هر دو را در میزان عدالت شاهصاحب باید سنجید
و علاوه بر تناقض هر دو کلام تصدیق دعوی هبه که آنرا از مفتریات
شیعه فرموده بودند خود از زبان مبارک جناب ایشان باید شنید
پس در حقیقت این دعوی صحیح و ادعای صریح از مفتریات کسی نیست بلکه
امر حق بود که اول آنرا بمقتضای مصلحت معلوم پوشیده و در صدد انکارش

اگر دندو بالآخر براه عنایت و محبت که با حضرت سیدۂ دارند مصلحت در

اظهار امر حق ویدند ــــہ

جز صاحب تحفه که کین باشد و باحمیر یکیام ندیدم و دو هوا داشته باشد

سوال چهاردهم از تحفه

شاه صاحب در باب ششم مبحث نبوت صفحه ۲۵۲ تحفه در ذکر

غلو های شیعه می فرمایند غلو چهارم آنکه گویند انبیا پسر وحضرت امیر

خواهند بود وایشان پیش انبیا خواهند رفت در روز قیامت

وتمسک ایشان روایت محمد بن یعقوب کلینی است در کافی عن ابی الصباح

الحلوانی عن ابی جعفر قال قال امیر المومنین علیه السلام ما لا یتقدمنی

الا احمد صلی الله علیه واله وسلم ونیز روایت فضل بن شاذان

در کتاب القائم عن صالح بن حمزة عن الحسن بن عبد الله عن ابی عبد الله

قال قال امیر المومنین علیه السلام علی منبر الکوفه وما

یتقدمنی الا احمد صلی الله علیه واله وسلم وان جمیع الملائکة

والرسل والروح خلقنا انتهی وظاہر ست که این دو اثر نیز روایات بسیار

درین مضمون ساخته اند لکن همه مخترع و مفتری الی ان قال و این اخبار

احاد که غیر از کذاب چند آنها را کسی نه دیده اند درین مطالب عمده که معاب

عقائد اند چگونه کفایت توانند کرد انتهی عبارته بقدر الضرورة

جواب از تحفه

شاه صاحب جواب این کلام در بیان مقام بعد از چند سطر در باب پنجم

ص ۲۵۵ تحفه چنین داده اند که امت مصطفویه بالاجماع ثابت

از هم هم در بهشت داخل خواهند شد و هر نبی همراه امت خود خواهد بود تا از

گزرگاه تنگ پل صراط آنها را بگذرانند پس این امت را بمثل انبیاء تبعیت

پیغمبر خود دخول بهشت نصیب خواهد شد انتهی مقام انصاف است که

اولا درغلو چهارم پسر بودن حضرات انبیاء و پیش بودن حضرت علی مرتضی

را انکار محض نموده در روایاتی که درین مضمون وارد است همه آنها را اخبار

احاد مخترع و مفتری در رواة آنها را که از انجمله ثقة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی است

علیه الرحمه که اب چند فرموده این نقره دیگر هم برین طنبور افزوده اند
که این جماد را اماد و رین مطالب عمده که امهات عقاید اند چگونه کفایت
توانند کرد و تفاوت انبیا در ابتدائی غلو بحیثیم که چندان تفاوتی از قول اول ایشان
ندارد و همچنین مضمون پسر و بودن انبیا و بیش رفتن این امت ر محض دخول بهشت
و طلاقت لسانی بود بطا اقتضا و تعبیری و اثر هائی گرچه ضعیف هم باشد باین
بشارت ادا نموده اند که این امت را پیش از انبیا به تبعیت پیغمبر خود دخول
بهشت نصیب خواهند شد بس قطع نظر از تناقض کلام که امر معقولی است وقوع
آن در هر جا فضولی که مقتضائی حال است و ترک عادت محال از حضرت
صاحب و معتقدین شان پسندیده نیست که گر حضرت امیر و عقیده جماعت
ایشان از آحاد این امت هم که متقی و فاسق و مومن و منافق نه بریک طریق
بلکه چند فریق خواهند بود کمتر و بمقدار بر بوده اند که این امت به تبعیت
حضرت پیغمبر پیشتر از دیگر انبیا به بهشت رود اما حضرت امیر را به تبعیت حضرت پیغمبر
هم دخول بهشت نصیب شود سبحان الله ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

آیا مقتضای حسن عقیدت بجناب مشکلکشائی ازین حضرت ابوالحسنین کنیا صاحب
زین شیرید در ذکر آیه استخلاف تا رسن لیسح تا آین فرموده اند حاصلش اینست که آنجناب را
برابر امام دهست هم که مختصری از حالات و صفات ایشان گذشته نه شمارند هیهات
کجا مساوات بلکه داخل است حضرت پیغمبر هم نه انکار نمود و الا با وصف ذیشان
همچنین فضل این امت در پیش فضل حضرت امیر است بحیث و تخصیص شا فضیلت ذوالار
بیگانگان از حق امت خود انصاف دهند که اگر تبشیر دلیل از حضرات انبیا تنشر فضیلتی
نیست در حق حضرت امیر چرا انکار کرده اند و اگر مثبت فضیلت است
هر دو جا است بلکه آنحضرت نسبت با این امت بان فضیلت لائق و فائق تر
بود که از حضرت امیر تا دیگرا میان حضرت بشیر و نذیر فرقی که هست بر هیچ
مسلمانی پوشیده نیست پس این امت را بر دیگرا نبیا مقدم داشتن
و آنحضرت را لائق تقدم نه انگاشتن خود بغیر بینید که تشار آن چیست بلا شبهه
بغض علی است که از تقلب لسان اختلاف بیان شاه صاحب روشن و منجلی است
چه قدر زشت و خشت به پیت دریدام من چه قدر رسیده تو چه قدر رسیده ام من

آخر المقاله فی خاتمة الرساله

للّه الحمد هر آن چیز که مقصود است و لهم آمد از تحفهٔ آن فاضل نحریر پدید
اینک بخدمت شریف حضرت مخاطب والا مناقبش گذارش است که تحفه
بالهام ربانی درین ضعف و ناتوانی که چون مور ضعیف بوده کار سلیمانی
نموده این تحفه جدید وار تحفهٔ شریف شاه صاحب بر آورده پیشکش حضرت
مخاطب خصوصاً و دیگر حضرات اهلسنت عموماً نموده میگوید که این هدیه
قاصر را قبول فرمایند و تعریفی که بر دیگر اجوبه تحفه نموده اند نمایند که چه
سوال و چه جواب بهمان شاه صاحب است مع وقوع رد درین را که هست
الموح ان در حقیقت مع اختلافات هست و وقوع آن فی الواقع فقیر مولف
و مولف و الاصفات بس از بینا در گذشته و بتوجه تمام متوجه گشته این
تحفه منقلبه که مصداق جعلنا عالیها سافلها است بچشم غور ملا
حظه فرمایند و بلا تکبر تصدیق دعوی حقیر نمایند که این دعوی مثل دعوی شاه صاحب
نیست که آنچه درین تحفه نوشته شود از کتب شیعه نوشته شود و کتب اهلسنت

را دخلی نباشد با اینهمه عتابات بسیار نقض این عهد و تکذیب این خوش طبعی آمد
و اگر احدی از اذکیاء اهلسنت را بجوش حسن عقیدت جناب شاه صاحب
هوس توجیه و تاویل اقوال مختلفه ایشان آماده بتحریر جواب این رساله کند باید که
خود را از نهایت بیجا تعصب نا روا بکشود داشته سخنهای سنجیده و توجیهات
پسندیده نگارد و از حرفهای سفت و تاویلات بارده رکیکه خود را
باز دارد و که تحریر جواب نا صواب پیش اولی الالباب قابل التفات و خطاب نخواهد بود
بالجمله التماس ضعیف از عقلای زمانه و مصنفین فرزانه غیر ازین نیست که این
اختلافات شاه صاحب را که درین وجیزه وا نموده ایم بنظر تحقیق ببینند
و از خرمن افادات جناب شان ازین چنین خوشه های متکاثره بچینند و با دخل
تعصب و اعتساف براه انصاف گویند که هر که بنقض نقیض خود مصداق رجیلات
تهافت و تناقض باشد او را زیباست که بهیچ فرقه نسبت بعلماء شیعه طعنهای
هیچ فروغ مثل تهافت و تناقض و کذب و دروغ نموده سینه و جگرها بخنجر خراشد
آری این هم حوصله همین بزرگ است که آنچه خود دارد نسبت بدیگران می آرد

چنانچه در مقوله پانزدهم تحفه در حق علمای شیعه میفرمایند که از طرف
مذهب این نحو ایشان بر می خیزد و آبروی ایشان بر خاک مذلت می ریزد
و در باب پنجم تحفه افاده می نمایند که قاعده دروغگویانست که اگر ایشان
بالقصد و الاصاله روایت مخالف عقیده ایشان درخواست می کنم اما می گفتند
و چون بتقریب دیگر همان روایت را ادا کنند چیزی که کذب ایشان باشد
ظاهر میشود و در باب ششم تحفه میفرمایند و این قسم تهافت و تناقض در
مذهب اهل این فرقه از هزارها است و شیخ ابن بابویه درین علت تهافت و
هم است و همچنین در جاهای بسیار غیبت علمای کبار از جناب ایشان سر زده
که احصار آن درین وجیزه دشوار است و این شواهد قلائد که بطور نمونه اند
از بسیار از تحفه ذکر کرده ایم لا لائم ترین آنها است و چون غیبت عموماً
حرام است خصوصاً غیبت اکابر دین علی الخصوص بتوهین و تهجین لهذا اندیشه
آن بود که با انتقام شناعت این بزرگان از اشتغال طبع خدمت شاه صاحب
زیاده تر از آنچه نسبت باین حضرات فرموده اند مرتکب امری خلاف عادت

و وضع شوم داین عذر معقول نزد ارباب انصاف مقبول باشد اما
چون اگر به کف لسان وضبط خامه پرداخته اکتفا بنقلیب هر سه نفر هم
عجیب نباشد مصاحب بفحوای مشهور کما تدین تدان ساخته می گوییم
تا باید از روی منافقت و تناقض کلمات طیبات جناب ایشان با هم در التزام
اختصار بکرات و مرات در بیت و چیزه با ثبات رسیده خود مصداق این
سخنهای پریشان خود گردیده اند که از هر طرف تکذیب این سخن پریشان
بر می خیزد و آبروی دروغگویان بر خاک مذلت میریزد زیرا که قاعده
دروغگویانست که اگر از ایشان بالقصد والاصاله روایت مخالف
عقیده ایشان درخواست می کنم ابا می کنند چنانچه روایت دعوی هبه
فدک از حضرت زهرا از ایشان درخواست کردم ابا کردند و چون
بتقریب دیگر همان روایت را ادا کنند چیزیکه کذب ایشان باشد ظاهر شود
چنانچه بتقریب بطلان صداق آن معصومه همان روایت دعوی هبه
بلکه ارث هم ادا کردند و چیزیکه کذب ایشان باشد ظاهر شد و همچنین کرده اند

پیشرفتن حضرت امیر از انبیا در بهشت از ایشان درخواست نمود هم ابا کردند

و چون بتقریب فضیلت این است [illegible] پیشرفتن این است از انبیا را

ادا کرد و [illegible] که عجب البیان باشد ظاهر شد در این قسم نافت تناقض

در [illegible] شاه عبد العزیز

و درین غلط استاد [illegible] تحفه [illegible] ظاهر و هویدا است

قدرت [illegible] و مقلب القلوب [illegible] است که آنچه در حق

اکابر شیعه خلاف [illegible] در حق ایشان

[illegible] بیت

چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه نیکان برد

این است مختصری از الزامات عزیزه و الانتقام والله عزیز

ذو انتقام ولنختم الکلام علی حمد الملک العلام و صلوة سید الانام

و آله الکرام و هو الموفق

بقلم محرر [illegible] الاتمام خورشید رقم

فہرست کتب مختصر موجودہ دکان سید محمد تقی بن میر بخش علی صاحب

واضح ہو کہ کمترین کی دکان میں تمام علوم و فنون کی کتب کا ذخیرہ فروخت کے لیے موجود ہے
کئی تو سو قدر کتابیں فراہم ہیں کہ جس کتاب کی آپ فرمائش کریں شاید کوئی کتاب ایسی ہو جو بازار میں طلب
بلا اور تاجروں کو بہ نرخ تاجرانہ ہر طور کا مال سکتا ہے جبکہ معاملات خط و کتابت و جوابی سے طے ہونگے
ساخت لکھنؤ مثل چکن و عطریات و روغنیات و عود و صندل مشک و ظروف چینی اور دیگر چیزیں [illegible]

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نا[م کتاب]
آفتاب عالم افروز	عہ	تاریخ واقعات	۴ر	ارشاد التعلیم	۲ر	نجم الثاقب	۴ر	[illegible]
ہر دو جلد		ذو النورین	۵ر	[illegible]	۲ر	اسرار المہدی	۸ر	[illegible]
رموز المعجزات	للعمہ	آیت اخرا	عہ	سیف صارم	عہ	ذوالفقار جواہر	۸ر	تحفہ
ہر سہ جلد کامل		عزیز المبین	۱ر	سوار السبیل	۴ر	لسان الصدق	۴ر	[illegible]
[illegible]	للعمہ	سفینۃ النجاۃ	۸ر	آداب المجالس	۲ر	قلزم ماتم	۱۲ر	دفتر غم
[illegible]		[illegible]	۶ر	مجالس الشیعہ	۴ہ	دفتر غم جلد اول	۱۲ر	[illegible]
جلد اول	۱۲ر	احمرار ماتم	۲ر	[illegible]	۱ر	گلدستہ ماتم	[illegible]	[illegible]
در المصائب جلد دوم	۱۲ر	حصن حصین	۹ر	مختار نامہ نظم	[illegible]	[illegible]	۱۲ر	[illegible]
		ظلمین البکا	۲ر	سیف قاطع	۳ر	[illegible]		
شرح زیارت ناحیہ ہر سہ جلد	۹ر	عین الحیات	عہ	مجالس الابرار	عہ	سیف ماتم	۸ر	[illegible]
		حرز الامان	عہ	ذوات مقام	۳ر	تحفۃ التفسیر	[illegible]	
[illegible] حالات قاتل و مقتول	۹ر	مناقب الابرار	عہ	مراۃ الاثبات	۸ر	تحفۃ الاثنا	۹ر	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۲ر	[illegible]	[illegible]	
تحفۃ المقیم جلد اول	۷ر	ذخیرۃ المعاد	۴ر	مکارم الاخلاق	۳ر	برق خاطف	۱۲ر	[illegible]
		[illegible]	۲ر	و تہذیب الاخلاق		جواب رسالہ [illegible]	۸ر	[illegible]
وظائف الابرار	۸ر	بحر البکا	۴ر	طعن الرماح	عہ	کنز مکتوم	عہ	[illegible]
دعا رنور	۱ر	توضیح العزا	[illegible]	سر مکتوم	۳ر	[illegible]		[illegible]
تحفہ حیدری	۵ر	تنویر [illegible]	۶ر	معیار [illegible]	۱۲ر	سہم ثاقب	۱ر	[illegible]
[illegible]	عہ	رسالات [illegible]		بجواب [illegible]		شمس الضحی	[illegible]	[illegible]
عبقات الانوار تشبیہ	۸ر	ایضاً حدیث ثقلین	۸ر	ایضاً حدیث [illegible]	۸ر	عمدۃ الانتصار	۷ر	[illegible]